

شرح کار کردها و کج کار کردهای سلبریتی‌ها

سلبریتی‌های آسیب‌زا یا آسیب زدا؟!

سپهر غرب، گروه اجتماعی: امروزه با تغییرات صورت گرفته در جوامع، شاهد حضور بازیگرانی قدرتمند در عرصه اجتماعی هستیم چنانکه اگر در دوره‌های قبلی تنها قدرت سیاسی و ثروت، منشأ قدرت بوده، امروز مشهور و معروف بودن تبدیل به قدرتی در عرض دیگر قدرت‌ها و در برخی موارد بالاتر از آن‌ها شده‌است.

افرادی که به هر طریق به این قدرت دست پیدا می‌کنند سلبریتی خوانده می‌شوند و نفوذ بالایی در اقتشار و توده‌های مختلف دارند. سلبریتی‌ها گاهی اوقات توانایی زیادی در تحریک افکار عمومی یا کنترل آن دارند. راه‌های زیادی برای دستیابی به شهرت وجود دارد که هنرمند یا ورزشکار بودن تنها یکی از آن‌هاست. میزان نفوذ این افراد نیز در جوامع و در میان اقشار مختلف یکسان نیست.

سلبریتی‌ها در داخل و خارج از کشور
در جوامع غربی سرعت سلبریتی شدن پایین است و افراد به سهولت در زمره سلبریتی‌ها قرار نمی‌گیرند، اما وقتی سلبریتی‌ها ساخته می‌شوند مدت‌زمان زیادی در کانون توجه مردم هستند و نفوذ آنان در افکار عمومی قوی‌تر خواهد بود. افول محبوبیت آن‌ها نیز به درازا خواهد کشید و تا مدت‌ها حکمرانی آن‌ها در افکار عمومی ادامه خواهد یافت این در حالی است که در داخل کشور، سلبریتی‌ها به ناکاه در فضای اجتماعی کشور پدیدار می‌شوند و همان‌طور به ناکاه از صحنه کنسار می‌روند اگرچه تفاوتی در حالی است عمومی کشور قابل‌چشم‌پوشی نبوده اما تأثیر آن‌ها به‌اندازه سلبریتی‌ها در خارج از کشور نیست.

برای بیان بهتر این تفاوت می‌توان به دو ستاره موسیقی که در درون و خارج از کشور اشاره کرد: «جاستین بلیِر» با طرفداران میلیونی خود در سراسر دنیا توانسته سال‌های زیادی در بین مردم جهان محبوب باشد؛ اما در داخل «حامد همایون»

سپهر غرب، گروه اجتماعی: یادگیری کودکان وقتی به بهترین شکل اتفاق می‌افتد که با بدن خود درگیر جهان خارج شوند

«یادگیری شخصی» شیوه‌ای از آموزش است که این روزها بین طرفداران تکنولوژی محبوبیت زیادی دارد. آن‌ها می‌گویند برای بچه‌ها رایانه‌ای شخصی تهیه و ره‌ایشان کنید در اینترنت تا هر چه خودشان می‌خواهند و هر طور که خودشان دوست دارند بیاموزند، اما پشت این شیوه آموزش خطای فلسفی بزرگی نهفته‌است؛ اینکه همه‌چیز را می‌شود با چشم آموخت، درحالی‌که مرلپوتنی به ما آموخته ما نه‌فقط با چشم، بلکه با تمام بدنمان می‌آموزیم.

در مزمره‌ای که برای آخر هفته به آنجا رفتم‌ایم، خروس می‌خواند و خانواده من با صدایش بیدار می‌شوند. هوا بسیار پرمهر است و ستارگان پیش از برآمدن خورشید از پشت تپت در آسمان سوسو می‌زنند. به انبار علوفه می‌رویم که در آن اسب‌ها، گاو‌ها، مرغ‌ها، خوک‌ها، سگ‌ها و گربه‌ها انتظارمان را می‌کشند. سطل‌های آب را می‌شویم و دوباره بر می‌کنیم و به گاوها و اسب‌ها‌ها و یونجه می‌دهیم. بچه‌ها برای صبحانه تخم‌مرغ جمع می‌کنند.

باد با خود بوی بهار و پایان زمستان را می‌آورد. وقتی از چله‌های این رد می‌شویم گل به چکمه‌هایمان می‌چسبد. وقتی وارد طوبله می‌شویم خوک‌ها به ما می‌خورند؛ وقتی به گوسفند‌ها نگاه می‌کنیم دورهم یک گوشه جمع می‌شوند. یاد می‌گیریم که تخم‌مرغ‌ها و وقتی گوسجی که در شهر می‌خوریم از کجا می‌آیند و چطور انبار‌های علوفه را در قرن نوزدهم با چوب و نه با تیرهای آهنی می‌ساختند. بوی انبار علوفه را استشمام می‌کنیم، بافت چوبی رن‌بدان را لمس می‌کنیم، حس در دستم گرفتن بیل، لرزشی که با صدای خرخر خوک‌ها ایجاد می‌شود، مزهٔ تخم‌مرغ تازه و محابث کشاورزان.

به‌عنوان یک پدر، برای من کاملاً بدیهی است که کودکان وقتی با بدنشان درگیر تجربه‌ای معنادر می‌شوند بسیار بهتر یاد می‌گیرند تا زمانی که پشت کامپیوتر می‌نشینند. در در این شک دارد، به واتکش سبک‌وزن و وقتی فعالیت‌ای روی صفحه‌نمایش می‌بینند و وقتی خودشان آن را انجام می‌دهند، دقت کنید. وقتی خودشان سوار اسب می‌شوند خیلی بیشتر درگیر می‌شوند تا زمانی که ویدیویی دربارهٔ اسب‌سواری می‌بینند، همین‌طور وقتی با کل بدنشان ورزش می‌کنند در مقایسه با زمانی که نسخهٔ شبیه‌سازی‌شدهٔ آن ورزش را در یک بازی رایانه‌ای انجام می‌دهند.

اما این روزها افراد قدرتمند بسیاری هستند که میل دارند کودکان زمان بیشتری را جلوی صفحات رایانه سپری کنند. خیرانی مثل بیل گیتس و مارک زاکربریگ میلیون‌ها دلار برای ترویج «یادگیری شخصی» (۱) هزینه کرده‌اند، یعنی اینکه خود کودکان پشت کامپیوتر با خودشان کار کنند و لورن پاول جابز هزینه‌های پروژهٔ فراز در مدرسه (۲) را تأمین کرده تا با بهره‌گیری از تکنولوژی «کو موانع روز» آموزش سنتی گذر کند». سیاست‌گذاری‌ها مانند

بتسی دواس وزیر آموزش‌وپرورش ایالات متحده می‌گویند: یادگیری شخصی «یکی از نویدبخش‌ترین تحولات در آموزش‌وپرورش از مهد کودک تا دیپلم است» و ایالت رود آیلند به برنامهٔ یادگیری شخصی در سطح ایالتی را اعلام کرده که برای همهٔ دانش‌آموزان مدارس دولتی اجرا می‌شود. اتاق فکرهای مانند مؤسسهٔ بروکینگز توصیه کرده‌اند که کشورهای امریکای لاتین «قطب‌های بزرگ یادگیری الکترونیکی و در دسترس بسیاری میلیون‌ها نفر» ایجاد کنند. مدیران مدارس با صدای بلند از مزایای رایانه‌های شخصی برای همهٔ دانش‌آموزان ازجمله بچه‌های مهدکودک می‌گویند.

بسیاری از بزرگسالان نیاگوی قدرت رایانه‌ها و اینترنت هستند و بر این نظرتند که کودکان باید هر چه سریع‌تر به این دو دسترسی پیدا کنند، اما یادگیری با صفحه‌نمایش جای دیگر شیوه‌های ملموس‌تر کشف کردن جهان را می‌گیرد.

بله انسان‌ها با چشمان خود یاد می‌گیرند، اما نباید از گوش‌ها، بینی، دهان، پوست، قلب، دست‌وپا غافل شد. هر چه کودکان وقت بیشتری را پشت رایانه سپری کنند، وقت کمتری برای گردش علمی،

ساختن کاردستی، مسابقه دادن، در دست گرفتن کتاب، با صحبت کردن با آموزگار و دوستان خود خواهند داشت. در قرن بیست‌ویکم، مدارس اتفاقاً نباید خیلی روزآمد باشند و بیشتر وقت کودکان را پشت رایانه‌ها بگذرانند. در عوض، مدارس باید برای کودکان تجربه‌هایی غنی فراهم آورند که کل بدن آن‌ها را درگیر خود کند.

برای فهم بهتر اینکه چرا افراد بسیاری از یادگیری مبتنی بر صفحه‌نمایش استقبال می‌کنند، می‌توانیم به یک اثر کلاسیک از فیلسوف قرن بیستمی رجوع کنیم، یعنی پدیدارشناسی ادراک نوشتهٔ مورس (۱۹۴۵).

ارنظر مرلپوتنی، فلسفهٔ اروپایی از مدت‌ها قبل فهمیدن از طریق «دیدن» را یسر فهمیدن از طریق «لجام دادن» ترجیح می‌داده‌است. افلاطون، رنه دکارت، جان لاک، دیوید هیوم و امانوئل کانت هر یک به طرق خود، شکافی بین ذهن و جهان وضع می‌کنند، بین سوزوه و ابژه، بین خود‌اندیشنده و چیزهای مادی. پیش‌فرض فیلسوفان این است که ذهن در فاصله‌ای نسبت به عاقلی‌ها می‌ایستد و به آن‌ها نگاه می‌کند. وقتی دکارت گفت «می‌اندیشم پس هستم»، درواقع داشت شکافی بنیادین بین خود اندیشنده و جسم مادی ایجاد می‌کرد. یاولود جدید بودن رسانه‌های دیجیتال، مرلپوتنی خواهد گفت که اندیشهٔ غربی از مدت‌ها پیش از ظهور آن‌ها این فرض را رد کرده‌است که ذهن و نه بدن، جایگاه اندیشیدن است.

اما ازنظر مرلپوتنی، «آگاهی در اصل نه یک «من می‌اندیشم که»، بلکه یک «من می‌توانم» است»، به‌عبارت‌دیگر، اندیشهٔ انسان از دل تجربهٔ زیستهٔ او سر بر می‌آورد و آنچه ما می‌توانیم با بدن‌هایمان انجام دهیم عمیقاً بر آنچه فیلسوفان بدان می‌اندیشند و اندیشمندان کشف می‌کنند شکل می‌دهد. او می‌نویسد، «کل عالم علم بر شالودهٔ جهان زیسته بنا شده‌است».

پدیدارشناسی ادراک با این نیت نوشته‌شده بود که خوانندگان را در درک بهتر پیوند میان جهان زیسته و آگاهی یاری رساند. فیلسوفان معمولاً می‌گویند ما بدن «داریم»، اما همان‌طور که مرلپوتنی اشاره می‌کند: «من روبروی بدن خودم نمی‌ایستم، من در درون بدن خودم یا اصلاً من بدن خودم هستم». همین توضیح کوچک یکپارده‌های مهمی برای یادگیری دارد. اینکه بگوییم من بدن خود هستم یعنی چه؟

خود خارج از زمان و مکان نیست. بدن است که می‌اندیشد، حس می‌کند، میل می‌کند، درد می‌کشد، تاریخچه‌ای برای خودش دارد و رو به آینده می‌رگد. مرلپوتنی اصطلاح «قوس قصدی» (۳) رابداع کرد تا توضیح دهد که آگاهی چطور «گدشتهٔ ما، آیندهٔ ما، محیط انسانی ما، موقعیت جسمانی ما، موقعیت ایدئولوژیکی ما و موقعیت اخلاقی ما» را به هم پیوند می‌دهد. وی خوانندگان را به ابعاد بی‌شماری از جهان توجه می‌دهد که در اندیشیدن ما رسوخ می‌کنند. مرلپوتنی از ما می‌خواهد دست از این باور برداریم که ذهن انسان فراتر از مابقی طبیعت است. انسان‌ها حیواناتی اندیشنده هستند که اندیشیدن آن‌ها همیشه در آمیخته با حیوانیت آن‌ها بوده، همان‌طور که آلن جاستناف متخصص علوم شناختی اخیراً در مقاله‌ای در این توضیح داده، حتی آرمانی کردن مغز مستقل از باقی اعضای بدن از ارزش‌اشبه است. فرایند یادگیری وقتی رخ می‌دهد که یک ذهن بدنمند «مادهٔ ورود» به جهان می‌شود.

مدت‌هاست که فیلسوفان می‌گویند ذهن در جایگاه تماشاچی قرار دارد و بدن درواقع در جهان دست به کار است. فهم عرفی اینکه سر «جایگاه اندیشه» است، درحالی‌که «مناطق ایلم بدن من به کنش‌ها اختصاص یافته‌اند» و «عضای بدن من هستند که به آن‌ها ارزش می‌دهند». انسان‌ها با همهٔ اعضای بدن خود یسار می‌گیرند، فکر و ارزش‌گذاری می‌کنند و بدن‌های ما چیزهایی را می‌دانند که ما هرگز نمی‌توانیم به‌طور کامل آن‌ها را در قالب کلمات بیان کنیم.

البته ممکن است کسی بگوید این مسئله فقط دربارهٔ کارهای بدنی صادق است و در مورد کارهای فکری صدق نمی‌کند. مرلپوتنی در پاسخ خواهد

با سرورصدای زیاد و به ناگاه یا به دایره سلبریتی‌ها گذاشته و پس از مدت کوتاهی از این دایره خارج شد. فرهنگ، بخشی از پازل کسب قدرت و سلبریتی‌ها وسیله مورد نیاز اربابان صنعت فرهنگ برای رسیدن به سود بیشتر هستند. ازاین‌رو خلق، رشد و تثبیت آنان روندی حساب‌شده و غیر اتفاقی است و افول یک سلبریتی به نفع فرد یا افسرادی دیگر نیز، با تصمیم گردانندگان صنعت فرهنگ خواهد بود.

در عصری که فرهنگ جنبه مردمی و خودجوش خود را از دست داده، فرهنگ صنعتی جایگزین آن شده‌است. از صنعت فرهنگ در مکاتب انتقادی غرب با عنوان فرهنگ توده‌ای یاد می‌شود و چنین تعریف می‌شود: «فرهنگ توده‌ای همان فرهنگ عامه است که با شیوه‌های صنعتی تولید انبوه، تولید و در بازار با سود به جمعیت انبوه مصرف‌کننده عرضه می‌شود. می‌توان گفت که این فرهنگی تجاری است که در یک برخی برای تقسیم کردن سلبریتی‌ها روی میزان سطح انبوه برای بازاری وسیع تولید شده‌است.»[۱] بنابراین سلبریتی‌ها، سربازان پیاده‌نظام غول‌های رسانه و تصمیم‌گیرندگان صنعت فرهنگ خواهند بود.

انواع سلبریتی‌ها
تقسیم‌بندی کردن سلبریتی‌ها می‌تواند به تحلیل بهتر از پدید آمدن و رفتار اجتماعی کمک کند. برخی برای تقسیم کردن سلبریتی‌ها روی میزان طرفداران یا وسعت طرفداران انسان در جامعه یا جوامع تأکید می‌کنند؛ اما برخی دیگر منشأ مشهور شدن سلبریتی‌ها را مبنای تقسیم‌بندی خود قرار می‌دهند؛ ازجمله این افراد می‌توان به رزواک اشاره کرد که سلبریتی‌ها را به سه دسته انشایی، اکتسابی و انتخابی تقسیم کرده‌است. [۲]

«سلبریتی‌های انشایی» افرادی هستند که به دلیل انتساب به خاندانی خاصی یا فرد یا جایگاهی ویژه شناخته می‌شوند. شخصیت‌های سیاسی و اطرافیان آنان و همچنین اطرافیان قهرمانان ملی

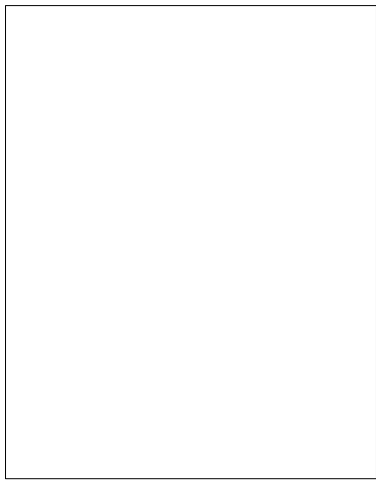
نمونه‌هایی از این دسته از سلبریتی‌ها هستند. «سلبریتی‌های اکتسابی» نیز به دلیل وجود استعداد یا تلاش ویژه‌ای که در خود دارند به موفقیت‌هایی دست‌یافته و در میان مردم مشهور می‌شوند. هنرمندان و ورزشکاران مهم‌ترین نمونه‌های این دسته از سلبریتی‌ها هستند. دسته سوم، «سلبریتی‌های انتخابی» هستند که به دلیل رفتار و یا حضور در رویدادی خاص شناخته می‌شوند و حضور در آن رویداد باعث محبوبیت و دنبال کردن آن‌ها توسط عده کثیری از مردم می‌شود. سرعت چهره شدن در دسته سوم بسیار بالاست و عاملی که جامعه را در شرایط عدم اطمینان بیشتری قرار می‌دهد؛ عدم امکان پیش‌بینی ظهور سلبریتی انتخابی است.

این دسته از سلبریتی‌ها، عموماً از بین مردم عادی سر بر می‌آورند و به همین دلیل معروف شدن از این راه آرزوی خیل کثیری از افراد جامعه و به‌خصوص نوجوانان و جوانان است. این تلاش برای چهره شدن از طریق یک اتفاق باعث می‌شود جوانان از طریق عادی به فکر موفقیت نباشند و از راهی استفاده خواهند کرد تا به محبوبیت برسند. این اتفاق قطعاً آسیب‌های جدی برای تربیت نسلی کارآمد و متخصص خواهد داشت.

حاکمیت، رسانه و سلبریتی‌ها
آنچه مسلم است نقش اصلی رسانه‌ها در تقویت محبوبیت و مشهور شدن سلبریتی‌هاست که هرچه رسانه‌ها قدرتمندتر می‌شوند، آن‌ها پرزور و ظهور بیشتری در اجتماع داشته و نفوذشان در افکار عمومی بیشتر می‌شود؛ اما حاکمیت تأثیر متفاوتی بر روی هر یک از دسته‌های سلبریتی‌ها دارد. اگر حکومتی می‌تواند تأثیری قوی بر روی سلبریتی‌های انشایی و تأثیری نسبی بر سلبریتی‌های اکتسابی داشته باشد، توانایی تأثیرگذاری به‌شدت نباید احترامی برای این افراد قائل شده؛ بنابراین در

سرتان را از روی صفحه‌نمایش بردارید

برای بچه‌ها به‌جای تبلت بیلچه بخزید



صفحه‌نمایش است؛ کودکان فرصت پیدا نمی‌کنند روایت انسانی ایجاد کنند، روایتی که برای داشتن یک تجربهٔ آموزشی رضایت‌بخش بسیار حیاتی هستند.

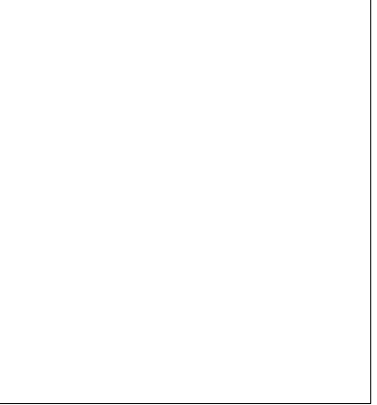
مارکوس هولمز در کتاب مهم خود با عنوان دیپلماسی رودرو، عصب‌شناسی اجتماعی و روایت بین‌الملل (۲۰۱۸)، از علمی سخن می‌گوید که این برداشت شهودی را تأیید می‌کند. هولمز با بهره‌گیری از پژوهش‌هایی در فلسفهٔ ذهن، علوم شناختی و عصب‌شناسی اجتماعی می‌گوید برای ایجاد جسمانی آن‌ها و همدلی در میان انسان‌ها حضور جسمانی آن‌ها در کنار هم ضروری است. گرچه پژوهش او به این پرسش اختصاص دارد که چرا دیپلمات‌ها در مباحث مهم برداشتن ملاقات رودرو اصرار دارند، اثر او این را نیز توضیح می‌دهد که چسرا مردم دیدار حضوری را رضایت‌بخش‌تر از ارتباط از طریق صفحه‌نمایش می‌دانند.

مطابق گفتهٔ هولمز، دیپلمات‌ها بر ملاقات حضوری با همکاران خود اصرار دارند. مذاکره‌کنندگان خوب نوعی «حس بازیگری» دارند که فقط وقتی به کار می‌افتد یا هم‌قطاران خود غذایی بخورند، قدمی بزنند، دست بدهند یا گفت‌وگوهای خصوصی داشته باشند. دیپلمات‌ها می‌دانند که باید با هم‌قطاران خود در هوای واحدی نفس بکشند و به چشم‌ان هم‌دیگر نگاه کنند اگر بناسبت به بهترین نتایج دست پیدا کنند.

هولمز از عصب‌شناسی استفاده می‌کند تا توضیح دهد که چرا ملاقات رودرو همیشه به نتایج بهتری منجر می‌شود. پژوهشگرانی مانند مارکو یاکوبینی عصب‌شناس در دانشگاه کالیفرنیا، واقع لس‌آنجلس، تصویر «نظام آینه‌ای» در مغز را ترسیم کرده‌اند که با انسان‌ها امکان می‌دهد نیت‌های همدیگر را بفهمند.

در مغز، عصب‌هایی آینه‌ای وجود دارد که وقتی ما عملی را انجام می‌دهیم یا وقتی می‌بینیم شخص دیگری آن عمل را انجام می‌دهد فعال می‌شوند. روان‌شناسی عاقلانه می‌گوید وقتی ما فرد دیگری را می‌بینیم، عملی از آنکه بخواهیم تصمیم بگیریم چطور واکنش نشان دهیم، کمی فکر می‌کنیم. مطابق «نظریهٔ همانندسازی» جدید، درواقع وقتی عصب‌های آینه‌ای فعال می‌شوند ما چیزی که فرد دیگر احساس می‌کند را انگار که برای خودمان آن «همگام‌سازی عصبی پیش‌رفته‌ای را بین افراد امکان‌پذیر می‌سازد».

برقرار کردن رابطهٔ شخصی به آدم‌ها امکان می‌دهد تا «تغییرات ظریف در چهرهٔ طرف مقابل را متوجه شوند» و صداقت و صمیمیت او را تشخیص دهند. عصب‌شناسی نشان می‌دهد که انسان‌ها در خواندن ذهن یکدیگر بسیار ماهرند. مردم اغلب همدیگر را فریب می‌دهند، اما مواجههٔ رودرو در پی بردن به فریبکاری طرف مقابل بسیار مفید است و در بازی‌های برخط میزان اعتماد مقابل افراد بسیار کمتر از بازی‌های واقعی است. به همین ترتیب،



جامعه اسلامی می‌بایست اطرافیان قهرمانان ملی به دلیل تکریم خدمات آنان مورد احترام قرار بگیرند. این رویکرد زمانی از خطا به دور خواهد بود که این دسته از سلبریتی‌ها در فکر سوءاستفاده از موقعیت و احترامی که جامعه در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد نباشند. نمونه خوبی از این رویکرد را می‌توان به تعطیل شدن بیت بسیاری از مراجع بعد از ارتحال آن‌ها اشاره کرد.

سلبریتی‌های انتخابی که به‌صورت قارچ گونه در فضای اجتماعی کشور رشد می‌کنند معضلی است که به‌سادگی قابل‌کنترل نیست، اما با رشد سواد رسانه‌ای در بین کاربران فضای مجازی می‌توان رشد و همچنین تأثیرگذاری آن‌ها را محدود کرد؛ اما در موضوع سلبریتی اکتسابی می‌بایست بر کلیدواژه تخصص تأکید کنیم. در رشته‌های ورزشی و هنرهای مختلف قطعاً نیاز به متخصصانی است که در رشته و حوزه خود بتوانند آثار قابل قبولی ارائه دهند و پاسخگوی نیازهای هنری و ورزشی جامعه

میران سازگاری و «جفت‌شدگی» افراد هنگامی‌که رو در روی هم قرار دارند نیز بیشتر است: «ساده بگویم، تعامل رودرو سازوکاری برقی‌بم برای فهم نیت دیگران است».

رفناوری‌های جدید قدرم می‌توانند جانشین خوبی برای تعامل‌های رودرو باشند؟ هولمز تصدیق می‌کند که نوشتن، تماس صوتی یا تماس تصویری در بسیاری از رابطه‌ها اغلب خوب عمل می‌کنند، اما تأکید می‌کند که برای رسیدن به بالاترین سطح اعتماد و پیوند اجتماعی افراد باید جسماً باهم ملاقات کنند. هولمز به نقل از جامعه‌شناسی در دانشگاه پنسیلوانیا به نام رندال کالینز شرح می‌دهد که افراد مایل‌اند به‌صورت جسمانی نزد دیگران حضور پیدا کنند تا انرژی عاطفی، «نوعی احساس اعتمادبه‌نفس، سرخوشی، قدرت، اشتیاق و ابتکار عمل» ایجاد کنند. ارتباط از طریق ایمیل یا اینترنت موجب می‌شود فهم زبان بدن طرف مقابل دشوار یا درک اتفاقات پس‌زمینه‌ای که برای طرف مقابل در پشت دوربین رایج رخ می‌دهد سخت شود. ارتباط از فاصله دور «ان پیوند جسمانی و عاطفی» را که در حضور مشترک دیده می‌شود تأمین نمی‌کند.

می‌توانیم برخی یافته‌های عصب‌شناسی اجتماعی در نظریهٔ روابط بین‌الملل را به نظریهٔ تعلیم و تربیت نیز تسری دهیم. قرار دادن کودکان در برابر صفحه‌نمایش به آنان امکان می‌دهد به اطلاعات دسترسی پیدا کنند، در سراسر جهان با کسانی آشنا شوند، بازی، مطالعه و خرید کنند و غیره، کارهایی که در غیر این صورت امکان‌پذیر نیستند؛ اما اگر یادگیری را یک «آئین برقراری تعامل» در نظر بگیریم، آنگاه در یادگیری مبتنی بر صفحه‌نمایش انرژی عاطفی کمتری در مقایسه با حضور جسمانی در مکان واحد با دیگر آموزگاران و دانش‌آموزان ایجاد خواهد شد. دانش‌آموزانی که به صفحه‌نمایش نگاه می‌کنند نسبت به آموزگاران یس دانش‌آموزان دیگر به همان اندازه اعتماد نخواهند داشت و نگران آنان نخواهند بود. درست است که افراد از پشت کامپیوتر و وقتی دیده نمی‌شوند بسیار راحت‌تر می‌توانند رفتارشان را بیان کنند، اما یعنی احتمالاً بی‌خیال‌تر و پرخاشگرت‌تر هم خواهند بود. افراد در اجتماعات آموزشی برخط به‌اندازهٔ یک اجتماع حضوری، سرمایه‌گذاری نمی‌کنند.

این رفتارگشت‌های عاطفی که در مزرعه وجود دارد، هنگام شدن با آن ضریاهنگ و ایجاد پیوند با افراد دیگر نمی‌توانند پشت صفحه‌نمایش ایجاد شوند. آموزگاران باید در نظر داشته باشند که چطور می‌توانند چنین فرصت‌هایی را برای تعداد بیشتری از دانش‌آموز فراهم آورند، ازجمله آنانی که والدینشان وقت یا بودجه کافی ندارند که کودکان به چنین سفرهایی بروند.

رسانه‌های دیجیتال، حتی وقتی به نحو مناسب استفاده شوند، می‌توانند روند آموزش و حیات اجتماعی بسیاری از جوانان را بدتر کنند. رسانه‌های دیجیتال در بهترین حالت مجموعه‌ای از مزایا و معایب هستند و بسیاری از افراد جوان ترجیح می‌دهند وقت کمتری را پشت صفحه‌نمایش سبری کنند. اکثر ما تا حدی به این امر واقفیم. وقتی مدارس خصوصی تبلیغ می‌کنند، تصاویر این تبلیغ‌ها اغلب از کودکانی است که مشغول فعالیت بدنی هستند یا مشغول بازی با گروهی از دوستان قدیمی کسانی که می‌گویند کودکان باید و وقت بیشتری را پشت صفحات نمایش بگذرانند درواقع با عقل سلیم، فلسفه و علم می‌تواند.

یک پاسخ معقول به این حرف این است که بسیاری از جوانان از بودن پشت صفحه‌نمایش لذت می‌برند و با بودن روی شبکهٔ اینترنت کارآمدی خود را افزایش می‌دهند. اما ادعایی است که در گزارش «حقوق کودکان در عصر دیجیتال» (۲۰۱۴) بیان‌شده؛ این گزارش را گروهی از پژوهشگران استرالیایی با همکاری بنیاد کودکان سازمان ملل (یونیسف) انجام داده‌اند. پژوهشگران با کودکانی از سرتاسر جهان مصاحبه کرده‌اند و با استفاده از کلمات و مثال‌های آنان چنین جمع‌بندی کرده‌اند: «با شنیدن احساسات کودکانی از هشت کشور مختلف به این نتیجهٔ شفاف و مهم می‌رسیم؛ لازم است گام‌هایی ضروری برداریم تا تضمین شود که همهٔ کودکان می‌توانند از



باشند، همان‌گونه که در مسائل سیاسی و اقتصادی و اعتقادی نیاز به حضور متخصصان به‌شدت وجود دارد. همان‌گونه که اهالی هنر و ورزش، تاب و تحمل حضور افرادی را خارج از تخصص هنری و ورزشی ندارند، خود هنرمندان نیز باید قائل به تخصصی بودن سایر حوزه‌ها نظیر حوزه‌های سلامت و اعتقادات باشند. دخالت سلبریتی‌های اکتسابی امروزه تبدیل به معضلی در فضای اجتماعی کشور شده‌است. تبلیغ و تأیید داروهایی که برای افراد مضر هستند یا بیان مطالبی اعتقادی که هیچ پایه و اساس دینی ندارند باعث شده آسیب‌های جدی به جامعه وارد شود که این‌ها تنها گوشه‌ای از مضرات اظهارنظر سلبریتی‌ها در مسائل غیر مرتبط با حوزه تخصصی آن‌ها است. اگر سلبریتی‌ها خارج از حوزه تخصصی خود ورود نکنند و از محبوبیت خود برای تأثیرگذاری در سایر حوزه‌ها استفاده نکنند، بسیاری از کج کارکرد سلبریتی‌ها از بین خواهد رفت.

«سید مجتبی طباطبایی

فرصت‌های دسترسی دیجیتال بهره ببرند» این گزارش شرح می‌دهد که کودکان از صرف وقت در رسانه‌های دیجیتال درواقع چه منفای می‌برند. کودکان می‌توانند به اطلاعات دسترسی

پیدا کنند، خدماتی که می‌خواهند زودتر به دستشان می‌رسد، خودشان را با خوانند و هنرمند عرضه کرده، تفریح می‌کنند و با افراد دیگر در سرتاسر جهان دوست می‌شوند. گزارش بر خطرات رسانه‌های دیجیتال صحه می‌گذارد، ازجمله اینکه کودکان در معرض تصاویر خشن و پورنوگرافی قرار می‌گیرند، ممکن است در استفاده از این وسایل افراط کنند، مسائل حریم شخصی نیز در میان است؛ اما همچنین گفته می‌شود که بر «روایت مخاطرات» بیش‌ازحد تأکید شده‌است. اگر کودکان و مراقبت‌کنندگان از آنان مسؤولیت‌پذیر باشند، آنگاه به‌هم‌حال‌زاد از منافع دسترسی برخط بهره‌مند خواهند شد. بایں‌حال، در مؤخرهای توجه برانگیز، این گزارش حرف‌های کودکان را از سرتاسر جهان در پاسخ به این پرسش آورده که اگر رسانه‌های دیجیتال نبودند چه اتفاقی می‌افتاد؛ بعضی از پاسخ‌ها تأثیرگذاری در کشورهای مختلف بدین قرار است: «وقت بیشتری را بیرون سسیری می‌کردم، به‌جای تلویزیون دیدن با گوشی همراه یا هر چیز، کارهای مفیدتری برای انجام دادن پیدا می‌کردم» (استرالی). «اگر هیچ رسانهٔ دیجیتالی نداشتم، احتمالاً کتاب داستان می‌خواندم» (تایلند). «مشکلی ایجاد نمی‌کرد، بالاخره سسیم ما که به رسانه‌های دیجیتال وصل نیست. رسانه‌های دیجیتال ما را کنترل نمی‌کنند» (ترکیه). «افراد می‌توانند با اعتمادبه‌نفس بیشتری با دیگران چهره به چهره و نه از طریق اینترنت صحبت کنند، درواقع می‌توانند با آن‌ها گفت‌وگو داشته باشند» (استرالی). «افراد یاد می‌گیرند که با چیزهای دیگر زندگی را سپری کنند، از راه‌های دیگر بهره ببرند» (برزیل). «اولش عادت کردن به آن سخت است، اما چون هیچ‌کس آن را ندارد، همه به شرایط جدید عادت می‌کنند. بهتر هم می‌شود، چون همه می‌توانند بیشتر حرف بزنند، برای دوستی‌هایشان بیشتر کار می‌کنند» (استرالی).

اگر حرکت به سمت یادگیری دیجیتال ادامه یابد، کودکان وقت بیشتری را اگر نگویم بیشتر وقتشان را، در مقابل صفحات نمایش سپری خواهند کرد. قبل از اینکه به مدرسه بروند از نرم‌افزارهای استفاده خواهند کرد، روزهای خود را در مقابل رایانه‌ها خواهند گذراند، مشغشان را برخط انجام می‌دهند و بعد هم خودشان را با رسانه‌های دیجیتال سرگرم خواهند کرد.

کودکان در حلال از دست دادن فرصت تجربهٔ جهان با تمام غنای آن هستند. تمامیت یک مزعه بسیار فراتر از آن چیزی است که یکسکله‌ها و اسپیکرها می‌توانند منتقل کنند. صفحات نمایش چشمهٔ زندگانی بسیاری از تجربه‌های آموزشی را خشک‌اند، تجربه‌هایی که با گوش و پوست خیلی بهتر به دست می‌آیند. این خیزش به سمت یادگیری مبتنی بر صفحه نمایش تنها در صورتی ناگزیر خواهد شد که آدمیان برای متوقف ساختن هیچ اقدامی نکنند. پس بیایید آن را متوقف کنیم.

•لین مطلب را نیکولاس تامپیو نوشته و در تاریخ ۲۰۱۸ و ۲۰ تا عنوان «Look up your screen» در وبسایت این منتشر شده‌است. وبسایت ترجمان آن را در تاریخ ۶ پهن ۱۳۹۷ با عنوان «برای بچه‌ها به‌جای تبلت بیلچه بخزید» و ترجمهٔ محمدابراهیم باسط منتشر کرده‌است.

••نیکولاس تامپیو (Nicholas Tampio) دانشیار علوم سیاسی در دانشگاه فوردهام نیویورک است. او نویسندهٔ دو کتاب سیاست کانتی (Kantian Courage) و پندارهٔ سیاسی دلور (Deleuze’s Political Vision) است. هستهٔ مشترک: استانداردهای آموزش ملی و تهدید دموکراسی (Common Core: National Education Standards and the Threat to Democracy) آخرین کتابی است که از او منتشر شده‌است.

۱[personal learning
۲[XQ: Super School